



انسان کامل از دیدگاه ابن عربی و ملاصدرا

سید حسین واعظی

مقدمه

برپا دارنده و حافظ انسان نفس اوست و خداوند علت فاعلی این نفس است، پس معرفت نفس نردبان وصول به تمامی معارف بوده و بوسیله این معرفت می توان به ذات، صفات و افعال حق رسید. «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (1) و از اینرو علم ما به نفسمان عین علم ما به مبدأ نفسمان خواهد بود.

این نفس شایسته خلافت الهی است و بموجب همین شرافت بود که خداوند فرشتگان را به پای آن به سجده افکند، و بموجب این نفس است که اسماء و صفات الهی در عالم خلق متجلی می گردد. پس نفس بُعدی الهی در عالم خلق است که بموجب این شرافت در نهایت منتهی به خدا می شود و مصداق کامل این بُعد الهی در عالم خلق، انسان کامل است.

بر این اساس لازم بود مقایسه و مطابقتی ای بین نظریات دو عالم گرانسنگ عرفان و فلسفه اسلامی در باب مذکور صورت پذیرد، زیرا بنظر می رسد نقایصی که در معرفت به این مهم در سایر مکاتب غیر اسلامی و غربی وجود دارد در نظر ایشان مرتفع شده باشد.

1. انسان کامل، کتاب مبین و لوح محفوظ است

نامه انسانی، کتاب حکمت الهی و جوهر و مغز معانی قرآنی است. انسان کامل، کتاب مبین و لوح محفوظ است. او بحسب ذاتش، وجودی قائم بخود و بیرون از دایره زمان و مکان و اشاره حسی است. انسان کامل، نوری از انوار معنوی و رازی از اسرار هستی و صورتی از صورتهای گوناگون قدرت حق و نشانی از نشانه های حکمت او و کلمه ای از علم و خواست او و چشم بینای پروردگار است. (2)

در نظر ابن عربی:

انسان کامل حامل امانت و عهد الهی در مرآت حق است. او تجلی صفات و مفصل اسماء و موضع نظر حق به خلق و عرش و کبریاست. انسان کامل سرّ و حیات ساری در جهان است. (3)

او در رأس اسماء الهی و عبارتی جمیع اسماء الهی است زیرا که خداوند در وی تجلی کلی کرده است. (4)

از لحاظ صفات: انسان کامل تمامی صفات حسنه را داراست که همه ناشی از ذات الهی است.

بحسب افعال: انسان کامل افعالش همانند افعال خداست و مانند افعال الهی همه کائنات را در بر گرفته و بر تمامی زمان و مکان و مواد و حرکات مادیات و ابداعات و مجردات نیز اثر دارد.

افعال انسانی برخی شبیه به ابداعات است که به آلت و حرکت نیاز ندارد مانند ادراک معانی حقیقی و احکام یقینی و ایمان به خدا، فرشتگان و دیگر مسائل ضروری که این امور پس از تکرار مشاهدات و ادراکات عقل، مستفاد شده تا اینکه گنجینه های درونی نفس و معقولات عقل برای او بدون نیاز به فکر کردن حاضر می شود.

برخی دیگر از افعال انسانی به اختراع شباهت دارد، مانند حال انسان در هنگام تجسم صور در خیال خود و یا فعلهای طبیعی بدن که بدون فکر و اندیشه حاصل می شود مثل حفظ مزاج، جذب غذا، صورت دادن به اجزاء و امثال اینها که همه به امر الهی واقع می شود.

برخی دیگر از افعال انسانی شباهت به تکوین دارد. مانند افعال ظاهری که با قصد و اراده و حرکت صورت می گیرد مانند

خوردن، نوشتن و دیگر افعال بدنی و نفسانی.

ارتباط انسان کامل با بدن خویش، یعنی «عالم صغیر»، همانند حکمرانی خدا بر «عالم کبیر» است و فرمان او در کشور بدن همانند فرمان حق تعالی بر کشور کبیر است. (5)

بنظر ابن عربی:

وجه تمایز عید از رب در این رابطه، افتقار عید است. بنابراین اگر خداوند اراده کند که فقر را در همه جهات از عید زایل نماید، او نیز مرتب به صفات و اسماء الهی می شود. در اینصورت است که عید نیز اگر بگوید «کن» بلافاصله «فیکون» خواهد شد و بهمین سبب است که انسان در بهشت هرچه اراده کند برای او حاضر می شود. «... و لکم فیها ما تشتهی انفسکم...» (6)

البته همین اشتها و طلب عید حکایتگر فقر ذاتی اوست، ولی چون خداوند به او تفضل نموده است با اراده خود می تواند امور را حاضر کند و رفع طلب نماید. این طلب در خداوند بمعنایی دیگر است. اگر خداوند طلب بر چیزی نمود، این حاکی از فقر او نیست، بلکه حاکی از امکان ذاتی عالم است که اقتضای طلب دارد و خداوند به افاضه وجود رفع طلب آنها را می نماید. (7)

با توجه به اینکه انسان دارای سه نشأه «حس»، «نفس» و «عقل» است، عوالم نیز بحسب اینها دنیا، آخرت و عالم ربوبیت است. انسان نیز بحسب چیرگی و غلبه هر نشأه بر او داخل در یکی از این عوالم می گردد. (8)

از نظر ابن عربی:

حکم انسان در زمین همانند عقل در سماء است. انسان آخرین مولودات و نظیر عقل است و با آن به همانند یک دایره مرتبط است که اول دایره وجود عقل اول است. در روایت نبوی نیز آمده است: «اول ما خلق الله العقل» (9)

و این عقل اولین اجناس است. انتهای این دایره خلقت جنس آدمی است و بموجب اوست که دایره کامل می شود و از این طریق انسان به عقل متصل می گردد، همانطور که آخر دایره به اول آن منتهی می شود. در بین طرفین این دایره سایر ما خلق الله وجود دارند، یعنی بین عقل اول و انسان، سایر اجناس عالم هستند، همانند نقطه های محیط دایره نسبت به مرکز خود که همه حالت تساوی دارند. (10)

با توجه به اینکه حقایق اشیاء در عالم عقلی ثابت بوده و تحت عنوان قلم الهی مطرح است و در عالم نفسانی مسمای به «لوح محفوظ» و «ام الكتاب» و در الواح قدری منسوب به «محو و اثبات» است و همه در کتاب علم رحمانی مکتوب است. همانند مهندسی که ابتدا نقشه خانه را در ذهن خود ترسیم می کند و سپس به اجرا می گذارد خداوند نیز صورت عالم نزدش حاضر بوده و سپس آن را به اجرا و خلق می گذارد. (11)

ابن عربی معتقد است:

به کل ما سوی الله، اعم از روح و جسم، عالی و سافل، عالم گویند. خواه ما آنها را بیابیم یا نیابیم و همه این عالم دلالت بر علم واجب دارند زیرا عالم ذاتاً معدوم بوده و علم و قدرت خدا به آنها وجود افاضه می کند. «... کل شیء هالک الا وجهه...» (12)

مراتب این عالم بترتیب عبارتند از: عالم ارواح نوری که از جمله آنها عقل اول، یعنی «قلم الهی» است، بعد عالم نفوس، یعنی «لوح محفوظ»، و بعد عالم اجسام. (13)

پس از خلقت عالم به امر خدا و فعالیت ملائک و اکمال آن، خدا خلیفه ای از نوع بشر در دنیا قرار می دهد و به او قوا و مشاعر و آلات حسی، تخیلی و عقلی عطا می نماید تا بتواند رابط و واسط بین او با خلق باشد.

آنچه در عقل انسانی حاصل می شود، مطابق عالم موجود است. عالم موجود هم مطابق عالم منظور در نسخه الهی و لوح عقلی یعنی همان قلوب ملائک مقرب است و این عالم نیز مسبوق به وجود آن در لوح قدری است. ادراک انسان در هر مرتبه ای از صورتهای عالم بموجب اتحاد با آن مرتبه و تحقق وجود آن مرتبه نزد انسان است. حال بعضی از این وجودات حسی، بعضی مثالی و بعضی عقلی است. از اینرو وجود نیز در مرتبه اول عقلی، بعد نفسی و بعد حسی و مادی است. نفس نیز بتبع آن گاهی حسی، گاهی نفسی و گاهی عقلی است. انسان اگر به حد بالا و مقام ربّانی برسد، مطلع بر قضا و قدر ربّانی و شاهد قلم و لوح الهی می گردد و بهمین سبب کل عالم نزد او حاضر می گردد. انسان کامل مصداق واقعی این مورد است. (14)

از دیدگاه ابن عربی:

انسان کامل آینه تمام نمای حق بوده و ظهور حق در این آینه بحسب اختلاف استعداد آن مختلف می گردد. تجلی حق در نفوس کامل انسانی در دنیا و آخرت، بر حسب استعداد آن نفوس است. پس هر نفس کاملی حق را بر حسب معرفت و علم و اقتضای خود می یابد در نتیجه عارف اکمل موجودات عالم است، زیرا خداوند را با جمیع صفات و کمالات می شناسد. (15)

بهمین علت است که مقام نبوت و رسالت اگر چه اختصاص الهی بوده و اکتسابی نیست و آن را به هر کس نمی دهند، ولی استعداد و ظرفیت افراد هم زمینه تحقق این مهم است. (16)

جوهر شخصی نبی(ص) بحسب هویت تامه اش اشرف جوهر نفوس آدمی بوده و از نظر کمالات قوایش، شدیدتر و نورانیتر از همه و از نظر جوهر و ذات و هویت قویترین نفوس است.

نفس نبی(ص) در نهایت مرتبه هر نفس و عقلی است. همانطور که ایشان(ص) فرموده اند: «لی مع الله وقت لایسعی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل».[17]

پس اگر چه نبی(ص) در ماهیت انسانی شبیه سایر انسانهاست، این امر از لحاظ وجود طبیعی بشری آن است. «قل آما انا بشر مثلکم یوحی الی...»[18] ولی از بُعد روحانی، واسطه فیض و متصل به لوح محفوظ و قلم الهی است.[19] بعقیده ابن عربی:

محمد(ص) اکمل نوع انسانی و اول دلیل بر ربّ خود است، زیرا که رب جز به ربوب ظاهر نمی شود و جز به مظهر خود مبین نمی گردد و جمیع کمالات او به وجود این انسان کامل ظاهر می شود، به دلیل اینکه انسان کامل، جوامع کلم و امّات حقایق الهیه بوده و اول دلیل بر اسم اعظم الهی است. [20]

منظور از انسان کامل و حقیقت محمدی در نظر ابن عربی و ملاصدرا آن حقیقتی است که تحمل بار امانت و خلافت الهی نمود و تبلور آن از قبل از خلقت هر چیزی و هنگام ظهور عقل اول بوده است. این انسان کامل در هر نبی یا ولیّی به نحوی ظهور می کند که شروع آن در آدم(ع) و غایت و کاملترین آن در خاتم (ص) بوده و پس از ایشان نیز در اولیای الهی ظهور دارد.

انسان کامل از تمامی مجردات نیز افضل است زیرا آنها مصداق جمال الهی بوده و انسان کامل مصداق جمال و جلال الهی هر دوست. بهمین دلیل بود که ملائک نتوانستند بار امانت الهی را به دوش کشند. زیرا آنها خشم و غضب و جلال الهی را نمی فهمیدند بنابراین انسان را خونریز خواندند ولی این انسان بود که حامل هر دو دسته از صفات جمال و جلال گردید و لیاقت خلافت یافت.

2. انسان کامل، تجلی صورت رحمان بر مخلوقات

با وجود انسان، خداوند غایت اکوان را ایجاد نمود، انسان کامل خلیفه خدا در زمین و بعد عالم علوی است. زیرا خداوند او را با دست خویش خلق نمود و بر اسماء آگاهی و بر ملائک برتری داد. «فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه...»[21] و نیز خداوند فرموده است: «و علم آدم الاسماء کلها...».[22] در نظر ابن عربی:

انسان کامل، غایت و مقصود خلقت این عالم بوده و بحق خلیفه خدا و محل ظهور اسماء الهی و جامع حقایق عالم از ملک، فلک، روح، جسم، طبیعت، جماد، نبات و حیوان است و انسان برغم جرم ناچیزش، اختصاص به علم اسماء الهی پیدا کرده و همین نکته موجب تفضّل او بر کل عالم گردیده است.[23]

انسان کامل عادلترین شاهد بر ربوبیت و اسرار الهی و محکمترین دلیل بر صفات رب جلیل است. او بینه حق و بر صورت رحمان است. نبی اکرم(ص) می فرماید: «ان الله خلق آدم علی صورة الرحمن».[24] بهمین دلیل ارتباط او با حق بطور ظاهر و باطن است که شاهد بر ذات و صفات و افعال خدا و مجهز به کیفیات الهیّت، صنع، خلق و امر اوست.[25] بنظر ابن عربی:

انسان به صورت حق تعالی است و کل عالم برای او خلق شده است، بنابراین کل عالم طالب انسانند و انسان طالب خداست. پس تعلق انسان به اشیاء حرام است زیرا او متعلق به حق است و کل عالم برای او خلق شده است. و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعاً منه...».[26] و نیز خداوند می فرماید: «و هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً...».[27]

انسان کامل گنجینه علم خدا و معرفت او و معدن حکمت اوست. «یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً...»[28] بنابراین کتاب جامع حق و مشتمل بر حقایق کونیه است.

انسان کامل حامل کل قوای موجودات عالم است و جمیع مراتب موجودات برای او تحقق دارد و شایسته مقام خلافت الهی بوده و بر حقیقت حق و مخلوق و غایت ایجاد عالم است.[29]

از نظر ابن عربی:

خلافت و ولایت صفتی الهی است که خداوند به هر عیدی که بخواهد اضافه می کند. البته این ولایت چون صفتی عام است بر جمیع موجودات تعلق دارد ولی خداوند بعضی از این صفات از جمله ولایت را صرفاً مخصوص خود نگه داشته است و به بعضی بندگان و مؤمنین خاص و بندگان صالح اعطا می کند و اینها تحت ولایت تامه الهی عمل می نمایند.[30]

انسان با دو دست خدا یعنی صفات جمالیه و جلالیه او آفریده شده است و این امر بیانگر جامعیت او در حمل حقایق عالم است و بهمین جهت خلیفه خداست. (31)

انسان کامل بدلیل اینکه خلیفه الهی است به صورت رحمان خلق شده است و بینه ای از طرف پروردگار و جامع عوالم خلق و امر بوده و ابداع و انشاء و تکوین و تخلیق و تحریک و تصریف با اراده او نهاده شده است. (32)

از دیدگاه ابن عربی:

کسی که تجلی ذاتی حق در وی محقق شود، خود را حق می بیند و دیگر حق را نمی بیند. همانند کسی که تصویر خویش را در آینه می نگرد و دیگر خود را نمی بیند. پس اگر تجلی ذاتی رخ داد، بنده تمام قیودش را از دست می دهد و دیگر خود، حق می شود و در اینصورت حق آینه انسان کامل است و در حق مطالعه ذات خویش می کند و انسان کامل نیز آینه حق است تا حق در وی مشاهده کمالات خویش نماید. البته این مقام والاہی است که کسی جز خاتم رسل و خاتم اولیای الهی (ص) به آن نرسیده است. (33)

بر این اساس، چون انسان کامل بر صورت حق خلق شده و مجموع حقایق عالم است، وقتی خداوند او را مخاطب قرار دهد، کل عالم و کل اسماء مخاطب او هستند. (34)

انسان کامل موجودی است که علوم و معارف را از نزد حکیم علیم دریافت می نماید و با کوشش معنوی خود، کلام حق را می شنود و بعد از اینکه مستمع کلام حقیقی شد متکلم می گردد و جوهر ذات او از حداقل بالقوه به عقل بالفعل و بسیط می رسد و صاحب شأنی می گردد که هر وقت اراده کند علوم تفصیلی بر نفس او حاضر می شود. بنابراین ناطق به علوم حقه و متکلم به معارف حقیقی می شود و در کلام او چیزی جز تصویر حقایق غیبی مجمل بصورت علوم تفصیلی انسانی و ظاهر کردن ضمائر مکون بر صحیفه نفس و لوح و خیال نیست. (35)

هویت روحی انسان کامل، مظهر هویت غیبی لاهوتی است، و هویت نفسی انسان کامل، مظهر اسم الله و مثال نور است که در آسمان و زمین جاری و روان است.

براساس آیه کریمه نور «اللہ نور السماوات و الارض...» (36) هر چه در کشور انسانی یافت شود، وجود و ظهور آن به نور هویت الهی است.

انسان کامل کلید معرفت حق و مظهر گنجینه جهان است، زیرا که خزائن جهان نزد حق است. «و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو...» (37) و کلید این خزائن نزد انسان کامل است «و فی انفسکم افلا تبصرون». (38) راه راست و مسیر الهی، در آسمان و زمین و کوه و دشت و خشکی و دریا نیست، بلکه در ذات و گوهر وجود سالک است زیرا که آن سالک قلم حقتعالی است و قرآن روشن و ریسمان محکم اتصال به راه انسان کامل است و اخلاق انسان کامل خود قرآن بوده و اسماء الهی یکجا در وجود او جمع شده است. او قرآن و کتاب مبین و بیان کننده حقایق است.

در وجود انسان کامل، بهشت و لذت‌های آن، دوزخ و بلاهای آن نهفته است و اوست که از این دور، راه راست را می رود. (39) مرحوم ملاصدرا در ذیل تفسیر آیه «... انی اعلم غیب السماوات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتُمون» (40) می فرماید: منظور از غیب آسمانها و زمین، حقیقت انسان کامل است. غایت وجود اکوان و ثمره درخت افلاک و برگزیده عالم همین انسان کامل است.

اگر به صورتهای عالم که از اعلی به اسفل آمده تا هیولای اولی و همینطور از اسفل به اعلی تا محل هبوط انسان توجه کنیم، در همه این مراتب شاهد انسان کامل هستیم.

انسان کامل اقرب موجودات به حق نسبت به عقول مقدسه و ملائک مهیمن است. پس باید این انسان کاملی که وجودش از پایینترین مراتب شروع و به اعلی منازل ختم می شود، مروری بر سایر درجات داشته باشد و این مرور جز با وصول به غایات این مراتب نیست از اینرو علم به غیب و نهان و باطن جهان را بدنیاال دارد، بنابراین انسان کامل غایت آسمان و زمین است. (41)

بعقیده ابن عربی:

مقصود از ایجاد عالم، انسان کامل است. این انسان کامل در عالم امام است، هر مؤثری در این عالم را «ابّ» و هر مؤثری را «امّ» و نتیجه ازدواج این دو را «ابن» یا «مولد» نامند. البته این نکاح معنوی است. با این وصف ارواح همگی آباء و طبیعت امّ است زیرا محل تغییر و حدوث است و مولدات و ابناء اینها، معادن، نبات، حیوان، جن و انس است. (42)

گفتنی است که رتبه ابّ چون مؤثر است بر امّ چون مؤثر است برتر است. اولین آباء علوی، ارواح و اولین امّهات سفلی همین اشیاء معدوم ممکن و اولین نکاح، قصد یا امر و اولین این وجود، عین اشیاء ممکن است.

این نکاح بین ابّ و امّ در تمام اشیاء ساری و نتیجه دائمی دارد. در بین اولین آباء نیز اول از همه آنها که مؤثر در عالم است «اسم اعظم» بوده

که جمیع اسماء الهی در آن جمع است و این همان عقل اول و قلم اعلاّی الهی است و مؤثر از ناحیه حق در خلق است. [43]

در نظر ابن عربی و ملاصدرا، انسان کامل وجودی ممتد از خدا تا پایینترین موجودات است که این مقام افاضات الهی را در هر مرتبه ای به ظهور می‌رساند. این وجود قدسی، غایت عالم، خزینه و معدن حکمت الهی، صورت رحمانی و آیینه جمال نمای حق است.

3. لزوم شناخت انسان کامل

از شگفتیهای آفرینش و عجایب خلقت، انسان کامل است. خداوند انسان را «عالم صغری» و شبیه به «عالم کبری» آفریده است؛ بنحوی که مجموع دیگر عوالم در او موجود است. ذات این انسان موصوف به تمام اوصاف جمالی و کمالی، آثار و افعال، عوالم و نشآت و خلائق، لوح و قلم، قضا و قدر، فرشتگان و افلاک، عناصر و مرکبات و بهشت و دوزخ است. خلاصه اینکه انسان کامل نمونه ای از ذات، صفات و فعل حق تعالی است. [44]

بنظر ابن عربی:

آدم بر صفت الهی آفریده شده است و واجد کمالات الهی و حقیقت اسماء اوست. نسبت به حق از جهت باطن، اکمل از نسبت او در دنیا و ظاهر است. [45]

آدمی مظهر تجلی الهی در مرآت وجود است. خداوند خواست خود را در آیینه بنگرد، آدم را خلق کرد تا مظهر این تجلی الهی باشد. در نتیجه، انسان کامل مظهر جمیع اسماء الهی است. [46]

با وجود این اوصاف، باید انسان کامل و عالم صغیر، شناخته شود، زیرا که او سرّ بزرگی از معرفت الهی است و معرفت الهی جز با شناخت این انسان میسر نیست چون او باب الهی و ریسمان محکم است و بوسیله این ریسمان می‌توان به جهان اعلی متصل شد.

بر هر انسانی لازم است راز انسان کامل را دریافت و گنجینه آن را بگشاید و او را بشناسد و این مطلب همان ضرورت شناخت پیامبر و امام است که «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد بر زمان جاهلی مرده است». [47]

زیرا حیات و زندگی انسان در جهان جاوید منوط به دانشهای حکمت الهی است و این امر در وجود انسان کامل نهفته است. بهمین دلیل در آیه کریمه آمده است: «من یطع الرسول فقد اطاع الله...». [48]

خداوند متعال قوام عالم را در انسان کامل جمع نمود و آن را مختصر کتاب خود و جامع قوای عالم قرار داد و به دنبال خلقت انسان، وسائط، مرکبات، روحانیات و سایر امور را در او ایجاد نمود. [49]

بنظر ابن عربی:

در واقع نسبت انسان کامل با عالم، همانند نسبت نگین با انگشتری است. همانطور که پادشاهان اگر بخواهند ختم یک نامه کرده و محافظت از آن کنند، با مهر نگین خود بر آن می‌زنند، کمال عالم و اتمام و حفاظت از عالم نیز بموجب انسان کامل است. [50]

انسان کامل بموجب کرامت و موهبت الهی، حامل اسماء و صفات اوست در نتیجه واجد کمالات اول و آخر و ظاهر و باطن گردیده و به هر چیزی داناست. البته گاهی انسان این صفات الهی را ملک خود دانسته و غصب می‌کند و «ظلوم» می‌گردد و چون نفهمیده است که این صفات را باید به صاحب آن بازگرداند «جهول» می‌شود. پس هر کس بخواهد از این دو صفت ظلوم و جهول خلاصی یابد باید امانت الهی را به اهل و صاحب آن باز گرداند. [51]

بر اساس نظریه ابن عربی و ملاصدرا، معرفت به انسان کامل مساوی با شناخت ذات، صفات و افعال الهی و علم به عالم صغیر و معرفت به نگین انگشتری عالم است و اگر کسی بدون این معرفت از دنیا برود در حکم افراد دوران جاهلیت است.

4. انسان کامل، صورتی از آسمانها و زمینی

انسان کامل مظهر جمیعت کل است. شروع خلقت انسان کامل و صورت او، آدم (ع) و غایت او محمد (ص) بوده است. در طی این مدت استکمال و تدریج رخ داده تا انسان کامل به مرحله ظهور برسد. سماوات سبع در آیه کریمه: «... ثم استوی الی السماء فسوّهنّ سبع سماوات...» [52] حاکی از ساختار همین انسان کامل است و برای باطن و عقل او هفت درجه وجود دارد که عبارتند از: «نفس، قلب، عقل، روح، سرّ، خفی و اخفی». آیه کریمه: «کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فاحیاکم، ثم یمیتکم و ثم یحییکم، ثم الیه ترجعون» [53] نیز اشاره بهمین خلقت تدریجی انسان کامل دارد و بیان کننده خلقت انسان از پایینترین مراتب، صورتی بعد از صورت و حیاتی بعد از ممات و کمال بعد از نقص است تا برسد به خدای سبحان یعنی همان جایی که از اول بوده است. «کما بدأنا اول خلق نعیده...». [54]

ابن عربی معتقد است:

موجودات در چهار عالم خلاصه می شوند. عالم اعلی و آن عالم بقا است. عالم استحاله و آن عالم فنا است. عالم تعمیر و آن عالم بقا و فناست و عالم نسبت که عالم اعراض است. جمیع این عوالم نیز در دو موطن خلاصه می شود، یکی موطن عالم اکبر و خارج از انسان است و دیگری موطن عالم اصغر که انسان کامل است. با این وصف انسان کامل نسخه جامع عالم و جام جهان نما و خلاصه عالم ممکنات است. (55)

با این اوصاف، انسان کامل علت ایجاد و بقای عالم از ازل تا ابد و دنیا و آخرت است. (56)

انسان کامل خلیفه خدا در زمین و کلمه جامع و نمونه مشتمل بر کتب الهی است؛ کتابی که همه آن به دست رحمان نوشته شده است. انسان کامل روح اعظم و جامع جمیع عالم کبیر است زیرا مبدأ و صورت و غایت کل و بذر عقول و نفوس و ثمره شجره افلاک و آنچه که بین اینهاست از معقول و محسوس است.

روح اعظم از نظر علمی و عینی شامل جمیع ممکنات است. این روح انسان کامل و خلیفه خدا در آسمان و زمین است. اشتغال روح اعظم از نظر علمی بر عالم به اینصورت است که روح اعظم، قلم حق است که نقش صور حقایق را بنحو کثرت و تفصیل ترسیم نمود، سپس ارقام اسرار را بر لوح قدرها نوشت و سپس بر این لوح، نفس و خیال و سایر مشاعر کلی و مدارک عقلی را نگاشت.

اشتغال روح اعظم بعینه بر جمیع ممکنات به این شکل است که ذات آن صورت کل است همانطور که فاعل و غایت کل بود و صورت هر چیزی تمامیت آن چیز است. بنابراین چون انسان کامل صورت کل است، همه چیز است.

اشتغال روح عقلی انسان کامل بر جمیع ممکنات بسبب این است که کتاب مبین مشتمل بر نمونه های عوالم و جزئیات و افراد آن است، قبل از اینکه به ملاً اعلی و روح اعظم متصل شود. ولی بعد از وصول، دیگر فرقی میان قلم حق و آن روح عقلی از جهت شمول بر کل بودن نیست. (57)

بنظر ابن عربی:

انسان عبارت از مجموع عالم است. انسان صغیر مختصری از عالم کبیر است از اینرو این انسان صغیر مدرک عالم کبیر بوده و خداوند تمام جزئیات عالم کبیر را با انسان مرتبط کرده است. انسان به صورت اسم الله خلق شده است، این اسم جمیع اسماء را در بر دارد و اگر چه از نظر جسمی صغیر است ولی متضمن جمیع معانی و در برگیرنده عالم کبیر است. انسان کامل چون به صورت الهی خلق شده است، تمام قوا و حواسش با بُعد الهی کار می کند بنابراین با چشم خدا می بیند، با خدا شاد می شود و در همه امور با خداست. (58)

در اینکه انسان کامل صورتی مختصر از آسمانها و زمین و مقام جمعیت کل است، ابن عربی و ملاصدرا هر دو همعقیده اند، ایشان او را کلمه جامع و جام جهان نما می دانند.

5. انسان کامل، ثمره خلقت

خداوند در تکوین عالم از جمله خلقت انسان، از عقل شروع کرد و به عاقل ختم نمود.

«عقل اول» بذر عقلا و مبدأ فضلاست. عقول دیگر که متقدم بر اجسامند، تحت فرمان آن عقل عمل می نمایند. «نفس کلیه»، شاخه های عقل اول، و اجرام فلکی رگها و پیه های آن عقل، و بسایط عنصری، اوراق آن و نفوس ارضی، شکوفه های آن و نفوس آدمی، دانه های آن شکوفه ها و عقول مستفاد، مغزها و انوار آن دانه ها و روح محمد (ص) مغز و روغن و ضوء چراغ آن عقلند. و این است حکمت آیه کریمه: «یدبر الامر من السماء الی الارض...» (59) و معنی آیه: «... کونوا ربانیین...» (60) و تبیین روایت نبوی(ص): «المؤمن مرأت المؤمن» (61) و حکمت حدیث نبوی(ص): «قلب المؤمن عرش الرحمن» (62)

چه چیزی بالاتر از اینکه قلب مؤمن آینه جمال حق باشد، هرگاه خدا بخواهد نظر به تجلی ذاتش بنماید، متوجه قلب مؤمن می شود. همانطور که روایت شریفه نیز حاکی از این مطلب است: «ان لله فی کل یوم و لیلۃ ثلاث مائة و ستین نظرة الی قلب المؤمن» (63) و در جای دیگر پیامبر(ص) فرموده اند: «ان الله لاینظر الی صورکم و اعمالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم» (64) و نیز در حدیث قدسی است: «کنت کتراً مخفیاً فاحببت ان اعرف، فخلقت الخلق لکی اعرف» (65)

نتیجه اینکه ثمره خلق و ایجاد که همان معرفت الهی است در عبد مؤمن محقق می گردد: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (66)

و انسان عارف، غایت ایجاد افلاک و عناصر و مرکبات است، همانطور که حدیث قدسی نیز به آن اشاره دارد: «لولاک لما خلقت الافلاک» (67)

بنظر ابن عربی:

کل عالم تفصیل آدم است. آدم همان کتاب جامع الهی بوده که مانند روح در جسد عالم است پس انسان روح عالم و عالم جسد انسان است یعنی کل عالم همان «انسان اکبر» است. بنابراین اگر به عالم بدون انسان توجه شود، مانند توجه به جسدی بدون روح است، کمال عالم به انسان است همانطور که کمال جسد به روح است، پس انسان، روح منفوخ به عالم و مقصود آن است (68)، او نمونه ای صغیر از عالم کبیر بوده و نسخه ای از کل ممکنات در وجود او نهفته است. (69)

البته ادراک ذات حق در ابتدا ممکن نیست مگر از ناحیه آئینه قلب مؤمن با استناد به آیه کریمه: «سنریهم آیاتنا فی

الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق...» (70) و نیز آیه کریمه: «و فی انفسکم افلا تبصرون» (71) و قول

نبی(ص): «من رآنی فقد رأى الحق». (72) و آیه کریمه: «من يطع الرسول فقد اطاع الله...» (73) و حدیث شریف نبوی

(ص): «ادبني ربي فاحسن تأديبي» (74) و باز قول خداوند کریم: «... و حملها الانسان...» (75) و آیه کریمه دیگر: «... و

نفخت فيه من روحی...» (76) همه اینها نمونه هایی از اقوال خدا و رسول (ص) در تأیید مقام والای انسان کامل

است. (77)

پس انسان کامل در واقع حامل اسرار الهی بوده و کل ماسوی الله بخشی از انسان کامل است. هر کس می خواهد

کمالات خود را بفهمد باید توجه به نفس خود بنماید. (78) با توجه به خود است که می فهمد کتاب جامع و کامل الهی که

تمام آیات او در آن جمع شده و حقایق عقول و نفوس در آن پیچیده و شاخه های مختلف علوم از آن لبریز بوده و در برگیرنده

تمام اسماء خداست همین انسان صغیر است. (79)

از نظر ابن عربی:

صورت انسانی دلیل قاطعی بر مدلول و خالق خود است: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم». (80) تنها موجودی که لیاقت خلافت الهی را دارد انسان کامل است چون بر صورت رحمان بوده و جمیع استعداد کائنات در وی نهفته است و بهترین دلیل بر موجد و خالق عالم بوده و اکمل آیات الهی است به حدی که معرفت حق موقوف به معرفت او، معرفت او موقوف به معرفت کل عالم و معارف قدسی و حقایق الهی است. (81)

به همین دلیل از جنبه روح و عقلش قلم مقدس الهی بنام «ام الكتاب» بوده و بموجب آن بر بزرگترین حقایق عقل کلی

احاطه دارد. و از جنبه قلب حقیقیش کتاب «لوح محفوظ» است که تمامی معقولات بنحو تفصیلی تا ابد در آن محفوظ و

منقوش است. و از جنبه نفس حیوانیش، ماده لطیف بخاری بوده و همانند جرم آسمانی که پذیرش انوار حسی و روشنایی

را دارد، دفتر جسمانی و کتاب هیولانی است. (82)

6. انسان کامل، جامع نشآت ثلاث

نفس و روح انسان از لحاظ حسی داخل در این عالم ماده و تحت جنس حیوانات است. و از لحاظ نفسی، از جمله

ملکوت اوسط بوده و از جنبه روحی از جمله ملکوت اعلی است. (83)

بعقیده ابن عربی:

انسان عالم اصغر و روح عالم و سبب آن است و از نظر جسمی و حدوث صغیر بوده ولی از این نظر که خلیفه خداست و کل عالم مسخر اوست عالم اکبر است. کاملترین نشأه انسان در همین دنیا است و در آخرت انسانها به دو قسم کافر یا مؤمن تقسیم می شوند و شقی و معذب یا سعید و منعم خواهند بود. (84)

البته غالب مردم از نشأه حس و دنیا خارج نمی شوند و برای همین معذبند. بر خلاف جوهر نبوت که جامع و فراگیر تمام

نشآت ثلاث است زیرا که از نظر قوای سه گانه حسی، مثالی و عقلی کامل است. (85)

بنظر ابن عربی:

پس انسان حقیقی(نبی) کلمه جامع بوده و جزئی از عالم نیست، بلکه کل عالم است. (86)

جوهر نبوت مجمع انوار عقلی، نفسی و حسی است. نبی با روح و عقل خود، ملکی از ملائک مقرب الهی است و به

آئینه نفس و ذهن خود فلکی مرفوع از دنائس حیوانی و لوحی محفوظ از وساوس شیطانی است. و بحسب حس خود

ملکی از سلاطین عظمی است.

پس نبی با وحدت شخصی خود گوهر «ملک، قلم و ملک» بوده و جامع نشآت ثلاث بنحو اکمل آن است، از اینرو بواسطه روح

خود، از ملکوت اعلی و بواسطه نفس خود، از ملکوت اوسط و بواسطه طبعش، از ملکوت اسفل بوده و خلیفه خدا و مجمع مظاهر

اسماء الهی و کلمات تامه اوست. همانطور که ایشان می فرمایند: «اوتیت جوامع الکلم». (87)

بنظر ابن عربی:

نبی انسان کامل و اکمل موجودات است، زیرا از لحاظ رتبی جامع جمیع مراتب است. البته این علو، ذاتی او نبوده، بلکه باعتبار منزلت و مقامش نزد خداست که علو بر همگان یافته است. (88)

سه وجه فوق مخصوص انبیاست، اگر چه جزئی از آنها ممکن است در غیر ایشان نیز یافت شود، مانند علم به «حقایق عینی» که این امر در اولیا و تابعین ایشان نیز نمودار است، و یا علم به «مغیبات» که بعضی از اهل کهنات و صاحبان نفوس قوی نیز ممکن است آن را دارا باشند و یا برخی دیگر ممکن است بتوانند در نفوس دیگران بواسطه چشم زدن و امثال اینها اثر کنند. [89]

از دیدگاه ابن عربی:

خداوند مخلوقات را در اصناف مختلف ایجاد نمود و در هر صنفی بعضی را اختیار نمود و از میان اختیاریشدگان نیز خواص، یعنی همان مؤمنین را انتخاب کرد و از میان مؤمنین نیز خواصی را که اولیا هستند را برگزید و از بین اولیا نیز خواصی که انبیا هستند و از بین انبیا نیز صاحبان شریعت را تخصیص داد و از بین ایشان نیز رسولان را و از بین ایشان یکی را انتخاب نمود که این فرد هم از آنها هست و هم از آنها نیست که او محمد(ص)، سید و آقای همه برگزیدگان عالم است. [90]

روح محمدی(ص) ممدّ جمیع انبیا و رسل از ابتدای خلقت انسان تا قیامت است، بنا بر قول ایشان که می فرمایند: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین». [91]

نتیجه اینکه اسم اعظم خدا همان حقیقت محمدی(ص) است، زیرا که اسم اعظم الهی و تجلیات آن ناشی از مرتبه احدیت اوست و واحدیت به ذات مرتبه انسان کامل و حقیقت نبوی(ص) و اوصیای ایشان علیهم السلام است. بدون شک ایشان(ص) بر هر چیزی برهان است. با استناد بقول خداوند: «او لم یکف برّک اّنه علی کل شیء شهید». [92] او مبدأ و غایت و بدایت و در عین نهایت است. خدا فاعل هر چیزی و انسان کامل عنایت خدا به مخلوقات است «لولاک لما خلقت الافلاک». [93] از اینرو نفس نبی(ص) برهان بر هر چیزی از ظواهر و بواطن است. [94]

در نظر ابن عربی و ملاصدرا انسان کامل در برگزیده جمیع نشأت و عوالم است، او کل عالم و مغز آن است نه جزئی از عالم.

7. انسان کامل، اولین مخلوق

اولین مخلوق حقتعالی «عقل» است، عقل صاحب قلم الهی است. این عقل اول، باعتبار نورانیت و ظهور بذاته اش، «نور» و باعتبار تجرد ذاتی و حضور آن نزد ذاتش، «عقل بالفعل» و باعتبار غلبه صفات ملکی و اخلاق حسنی، «ملک» و باعتبار تصویر کردن حقایق بنحو تفصیلی بر الواح نفوس ناطقه، «قلم» نامیده شده است. [95]

از نظر ابن عربی:

خداوند قلم و لوح را آفرید و آنها را عقل و روح نامید. روح دارای دو صفت علمی و عملی گردید و عقل معلمی مفید برای روح شد سپس جوهری پایتیز از نفس آفرید و نامش را «هباء» نهاد و این «هباء» در برگزیده جمیع صور طبیعی است. خداوند بین روح _ موصوف به دو صفت علمی و عملی _ و «هباء» مراتبی قرار داد که این مراتب از اعلی علیین تا اسفل السافلین را در بر می گیرد. [96]

در روایت نبوی آمده است: «اول ما خلق الله العقل، فقال له اقبل فاقبل، ثم قال له ادبر فادبر». [97] و این عقل همان روح نبی(ص) است که امر شد به دنیا بازگردد، تو رحمت برای جهانیان هستی، بعد امر شد برگردد بسوی پروردگارت تو رحمت برای جهانیان هستی. بعد امر شد بسوی من برگردد و در شب معراج بسوی حق رفت. بعد به عقل فرمود: «و عزّتی و جلالی، ما خلقت خلقاً احبّ الی منک» [98] و این امر بیانگر حال نبی(ص) و محبوبترین خلایق نزد خدا بودن اوست. بنابراین هرچه در معرفت روح اعظم مطرح است، همان حال نبی(ص) بوده که متحد با عقل فعال و روح اعظم است. [99]

با این اوصاف، اولین مخلوق حقتعالی، نفس نبی(ص) یعنی انسان کامل بوده است. ایشان نیز در بازگشت خود از سفر معراج برای علی(ع) اینگونه حکایت می کنند: «یا علی، ان الله تعالی کان الله و لا شیء معه، فخلقتی و خلقت روحی من نور جلاله. فکنا امام عرش رب العالمین بسبّح الله و نحمده و نهله و ذلک قبل ان یخلق السماوات و الارض». [100]

بنظر ابن عربی:

حضرت محمد(ص) به تمام معنی سیادت بر کل عالم دارد و حکم او بر همه چیز و همه کس تا روز قیامت برتری دارد. [101] هیچ امتی نیست، مگر اینکه تحت شریعت الهی محمدی است، به استناد قول ایشان که فرموده اند: «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین». [102] پس چون سید انبیا و مرسلین است، سید سایر مردم نیز هست و مردم از آدم(ع) تا قیامت همه امت او هستند. آیه کریمه: «لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر...» [103] نیز اشاره بهمین مطلب دارد، چون انسانهای قبل و بعد از ظهور ایشان همه امت اویند و او بر همه آنها کفایت می کند. «و ما ارسلناک الا کافّة للناس...». [104] بنابراین ایشان لایق مرحمت عمومی است چون خداوند او را اختصاص به امت و زمانی خاص نکرده است. [105]

براساس نظر ابن عربی و ملاصدرا اولین مخلوق حق انسان کامل، عقل اول و حقیقت محمدی است. این مخلوق پس از حقتعالی کاملترین موجودات و اولین صادر شده و دومین صادر کننده است. امتداد و سعة وجودی انسان کامل از ابتدای

خلقت تا انتهای آن بوده که در هر نشأه و زمانی بنحوی ظهور دارد. اولین ظهور آن در قالب انبیا در حضرت آدم(ع) و غایت و کاملترین ظهور آن در شخص نبی اکرم محمد مصطفی (ص) بوده است.

8. کیفیت اتصال نفوس به انسان کامل

نفس نبوی(ص) مقام شریفی است که نفس انسانی در مقام کمال دو نیروی علمی و عبادی می تواند به آن نایل آید و برای خاصان امت نبی(ص) نیز این مقام به ارث می رسد. در تأیید این مطلب احادیث نبوی متعددی منقول است از جمله: «العلماء ورثة الانبياء» [106] «ان لله عباداً ليسوا بانبياء يعبطهم الانبياء» [107] «علماء امتی کانبياء بنی اسرائیل» [108]

انسان اگر به اخلاق نبوی (ص) متخلق شود، استعداد قبول معارف الهی افاضه شده به قلب نبی(ص) بنحو انعکاس بر قلب او نیز پیدا می گردد. زیرا اطاعت از رسول، اطاعت از خداست «و من يطع الرسول فقد اطاع الله...» [109] ولی کسی که مؤدب به آداب نبی(ص) و متخلق به اخلاق ایشان(ص) نشود، دیگر بوسیله او هدایت نمی شود ولو اینکه بنحو ظاهر و بدون بصیرت، عمل به تکالیف نماید و یا اینکه از منکرین و جاحدین باشد. [110]

نبی اکرم(ص) به این دلیل برانگیخته شد که شامل خلقهای عالی و شریف و خصوصیات سه گانه متعلق به روح، نفس و حس بنحو اکمل بود. اولین برتری ایشان(ص)، آگاهی بر دانشهای الهی و حقایق موجودات، بنحوی است که نزد حق است. چون او دانای به همه نشئات است، از اینرو دانای به حالات خلایق در سرای دیگر نیز هست. دومین برتری نیروی باطنی ایشان(ص) است، بموجب این نیرو حقایق موجود در صورتها و اشباح مثالی و متوسط بین دو عالم حس و عقل را می یابد و به نیروی حس ظاهری، آن حقایق را در قالب مادی ترسیم می کند. بهمین دلیل است که جبرئیل را بصورت و شکل مشاهده می نماید. سومین برتری بدلیل نیروی قوی و شدید ایشان(ص) علیه دشمنان است که بموجب این نیرو بر اهریمنان چیره شده و بر سختیها، شکبیا مانده و در جنگها ثابت قدم بوده است. [111]

ابن عربی:

انسان کامل مقام محمود است و مقام محمود عواقب همه مقامات را در بردارد. بموجب این مقام ناظر بر جمیع اسماء الهی مختص به مقامات می گردد. این مقام مخصوص رسول الله(ص) بوده و بهمین دلیل ایشان آقایی کل مردم را واجد است. مظهر این مقام در دنیا «آدم(ع)» است زیرا واجد جسد نبی (ص) است و در آخرت محمد(ص) است و بموجب این مقام شفاعت کل عالم اعم از ملک، رسول، نبی، ولی، مؤمن، حیوان، نبات و جماد را به عهده دارد. [112]

با استناد به آیات الهی و اقوال معصومین، ابن عربی و ملاصدرا شرط وقوع کمالات برای انسانها را اتصال به انسان کامل از طریق اطاعت از اوامر و نواهی او می دانند و در این خصوص هر دو عالم مذکور متفق القول هستند.

9. افضلیت انسان کامل بر فرشتگان

انسان مهتدی به نور الهی و اشرف خلایق است، خداوند او را برگزید و به خویش نسبت داد. بنابراین مبدأ و منتهای انسان، خود خداست. او با روح الهی و مباشرت خدا بوجود آمد و خداوند تخمیر جسد انسان را به دستان خویش نسبت داده است. بموجب این شرافت، انسان با مرور در هر عالمی و حضرتی صورتی مناسب آن عالم برایش حاصل می گردد. [113]

بنظر ابن عربی:

فضیلت عالم انسانی بر سایر مخلوقات بسبب کرامت او توسط خداست. زیرا خداوند او را با دو دست خویش یعنی صفات جمالیه و جلالیه اش ساخت و حال اینکه سایر مخلوقات مستقیماً توسط حق تعالی ایجاد نگردیدند. این انسان بر جمیع ملائک ارضی و سماوی برتری دارد غیر از ملائک عالیه که اینها برتر از نوع انسانینند. [114]

فضیلت انسان در کل بر جمیع ملائک به علت جامعیت اوست. زیرا ملائک هر کدام بحسب اسم خاصی عبادت می نمایند ولی آدم به جمیع اسماء حق را عبادت می کند. [115]

بدلیل نفخ روح انسان به صورت الهی است که او خلیفه در دو عالم شد و مسجود فرشتگان گردید. البته این مقام انسان معنوی و کامل است، نه هر انسان نوعی و فردی که در عالم خارج زندگی می کند.

به استناد آیه کریمه: «و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم، فسجدوا الا ابليس ابی و استکبر و کان من الکافرین» [116] علت وجوب سجده بر آدم(ع) این است که انسان نسخه مختصر عالم روحانی و جسمانی و نمونه ای از مبدعات کل است، زیرا برای او تمامی کمالات فعلی و اشراقات نوری و وصول به خیرات تقدیر شده است. [117]

از نظر ابن عربی:

ملائک از جهت تفصیل بر بشر فضیلت دارند ولی از جهت حقیقت افضل بر انسان نیستند. زیرا اشخاص همه بموجب مراتبشان به اسماء الهی مرتبط می شوند و اسماء الهی همه برغم آثار مختلف آنها افضلیتی بر هم نداشته و هر کدام بنحوی بر عالم سلطنت دارند. (118)

عبد صادق نیز بحسب جسدش اهل زمین است ولی بموجب عقلش اهل آسمانهاست، پس وی عبارتی دیگر «ملکی بشری» و «بشری ملکی» است. (119)

بنابراین امر به سجده بر آدم نیز امر به سجده بر قدرت حق است نه امر به هویت امکانی او، و الا لازمه اش شرک می شود. پس بدلیل بلوغ مقام انسانی به قرب الهی و فانی او در ذات حق و بقای او به حق و اینکه روح انسانی آئینه جمال نمای حق بود، مسجود واقع گردید. (120)

بنظر ابن عربی:

ملک بر نوع انسان بسبب عبادت افضل است، زیرا ملک ذاتاً مشغول تقدیس بوده و غفلتی بر وی عارض نمی شود و موجودی که تقدیس و تسییح می کند، مقدس خویش را یافته است و ملائک بذاته اینگونه اند و نشأت طبیعی و امثال اینها موجب غفلت آنها نمی شود، از اینرو مداوم بر تسییح و تقدیس حق مشغولند بر خلاف بشر که طبیعت و مزاج موجب غفلت وی می گردد و ظلم و حجاب برایش ایجاد می کند. البته انسان از حیث نشأه و مقام معنوی همانند فرشتگان و ملائک است و از آنجهت در رأس ملائک است که با دستان خدا و بدون واسطه عناصر ساخته شده و سایر موجودات نیز ساخته نفس انسانی هستند. اما بسبب جسم و طبیعت آن است که غفلت می ورزد و مقامش نازل می شود. (121)

این انسان بموجب تعلیم اسماء الهی «و علم آدم الاسماء کلها...» (122) مقدم بر ملائک است زیرا به این سبب متوجه حقایق اکوان و ایجاد موجودات از جمله خود ملائک گردید و حال اینکه ملائک علم به جمیع اسماء ندارند در نتیجه حکمت سجود ملائک بر آدم نیز همین شرافت الهی و علم به اسماء است که در واقع سجده بر خداست. (123)

فضیلت عالم انسان بر عالم اجته نیز به تصرفات نفسانی با کمک تأثیرات فلکی و خواص طبیعی اشیاء است. بهمین دلیل عاصف بن برخیا در عمل کاملتر از جن بود و زودتر توانست تخت بلقیس را برای سلیمان حاضر کند. البته در جمیع این موارد اجازه دهنده خود خداست زیرا که حق عین جوارح و قوای روحانی و جسمانی این افراد شده است. (124)

با این اوصاف برای تبیین و توضیح و دلیل برتری مقام آدم بر فرشتگان قبول اصول زیر لازم است:

اصل اول. اینکه اساس موجودات جوهر آنهاست نه اعراضشان و اصل جواهر از عالم امر و مجردات است نه از عالم خلق و مادیات و اصل مجردات، عقول و ارواح کلیه هستند نه نفوس سماوی و ارضی و اصل ارواح نیز روح کلی است و میان این روح و حق هیچ فاصله ای نیست.

اصل دوم. در سلسله علت و معلول و موجودات، هر موجودی به حق نزدیکتر باشد، اشرف و اکمل است زیرا حقتعالی اول به آن و سپس به دیگران می رسد.

اصل سوم. انسان اگر چه بحسب صورت بشری نوعی از حیوانات است ولی بحسب قوه نفسانی و صورت باطنی اخروی قابلیت انواع کثیر و حقایق متخالف را دارد که بعضی از این حقایق از جنس ملک، بعضی شیطان، بعضی درنده، بعضی حیوانات دیگر، و بعضی پایینتر از حیواناتند. عبارت دیگر، هیچ نوعی از انواع از پایینترین تا بالاترین آنها نیست مگر اینکه امکان رسیدن بعضی اشخاص انسانی به آن وجود داشته باشد.

اصل چهارم. موجودات عالم در سلسله نزولی از اعلی به ادنی آمده اند تا به جسمانیات برسند، و در سلسله صعود از ادنی به اعلی می روند تا به حقتعالی برسند. حال در این سلسله هر کدام اقدم در وجود باشد، اشرف و افضل در سلسله تکوین است و از نظر غایت هر کدام آخر باشد اشرف است. برای تمامی اشیاء طبیعی غایتی هست و هیچ موجود ناقصی نیست مگر اینکه بسوی کمال در حرکت باشد.

اصل پنجم. در بین موجودات، انسان بسبب اینکه می تواند از پایینترین به بالاترین مرحله کمال برسد، ممتاز شده است تا حدی که افضل ممکنات بسبب همین قرب و وصول به حق گردیده است.

اصل ششم. منشأ انتقال این موجود ضعیف به عالم اعلی عنایت فاعل بر اوست، زیرا همانطور که ذکر شد همه

موجودات طالب کمال هستند، ولی اینکه انسان به این مرحله می رسد بدلیل عنایت فاعل بر او برای تبدیل قوه اش به فعل است. نهایت سیر مواد دیگر از «جمادی» به «نباتی» و «حیوانی» است ولی نوع انسانی می تواند از این مرحله هم بگذرد و بدلیل اینکه انسان در حیوانیت ضعیف است «... و خلق الانسان ضعيفاً» (125) همین ضعف منشأ انفعال و ارتحال او از حالت پایین بیالا و از مقام حیوانی حسی به ملکی عقلی است. ولی ملائک مقرب، احتیاج به استکمال و حرکت ندارند زیرا دائم القرب هستند.

ملائک سماوی نیز هر کدام در مقام عبودیت خود بوده و انگیزه ای برای حرکت و ارتقا ندارند چون مدام بر آنها اشراقات

می رسد. شیاطین نیز بدلیل قوه ناری و رسوخ انانیت و حب ریاست در آنها حاضر به عبودیت و تغییر فطرت خود نیستند. جمادات نیز بسبب سختی و صلابتشان نمی توانند به دار دیگر منقلب شوند. ولی انسان می تواند از قوه محض تا فعلیت محض در حرکت باشد. (126)

در نظر ابن عربی:

عالم اجنه و شیاطین فاصله میان ملک و انسان است، ملائک ارواح منفوخ در، انوار و جنها ارواح منفوخ در بادها و انسانها ارواح منفوخ در، اشباح هستند. پس جنها از عالم برزخ بوده و از جهتی شبیه به انسان و از جهتی دیگر شبیه به ملائکند. انسان می تواند به عالم برزخ و همجوار جنها برسد و یا از آنها هم بالاتر رفته و به ملائک یا بالاتر از آنها متصل گردد. (127)

اصل هفتم. هرچه که متعلق به بدن باشد، اعم از صورتهای یا نفوس حیوانی یا انسانی یا فلکی، همه مصاحب با قوه و استعداد است. بنابراین محتاج جوهری عاقل هستند تا آنها را بالفعل کند، و هرچه که بالفعل شد می تواند کل موجودات شود، زیرا همه موجودات در شأن آنهاست که معقول شوند، مانند صورتهای مادی که معقول بالقوه هستند. پس هرچه که بالفعل کامل شد، هیچ چیز از معقولات از او خالی نیست، و باید عقل بسیط باشد یعنی صورت کل در عین وحدت گردد و در واقع می تواند مکمل نفوس باشد. پس مکمل نفوس، عقلی روحانی و بالفعل از عالم غیب است.

اصل هشتم: موجودات ممکنه صادره از حق دو سلسله دارند: سلسله «بدو و صدور» و سلسله «عود و رجوع».

سلسله «بدو و صدور» از اشرف شروع شده و نزول می کند و سلسله «عود و رجوع» برعکس. بنابراین اول صدور، عقل اول _ حقیقت محمدی (ص)، اسم اعظم، عقل کلی و عالم عقول است بعد بترتیب نفس کلی و عالم نفوس مجرده و مدرک کلیات، نفس خیالی مجرد از اجسام، نفس منطبعه مدرک جزئیات، قوای نفس منطبعه، نفس نباتی، جواهر معدنی، جواهر عنصری و هیولی که اخص جواهر است. سلسله عود و رجوع به کمال بعد از هبوط رخ می دهد و باز از پایین ببالاتر مراتب مذکور را طی می کند.

صورت انسانی در این سلسله صعود و نزول آخرین معانی جسمانی و اولین معانی روحانی است و بعد از مرتبه انسان بشری، مراتب بسیاری در صعود است تا برسد به بینهایت. پس نفوس انسانی همانطور که در نهایت متفاوت هستند در بدایت نیز تفاوت دارند. (128)

ابن عربی معتقد است:

رسولان اعقل عقلا و اکمل خلائق هستند، زیرا امر الهی را آنچنان که هست مشاهده می نمایند، بنابراین آنچه را که عالم عقل اثبات می کند، ایشان نیز اثبات می نمایند. (129)

با توجه به مقدمات مذکور، نتیجه می گیریم که برای انسان امکان صعود به مقام بالاترین و شریفترین ملائک هست. همانطور که برای ملائک طبقات متفاوت در وجود نزولی است که اشرف آنها عقول فعاله هستند، برای انسان نیز درجات متفاوتی در صعود وجود دارد که اشرف و اکمل آنها درجه ارواح نبوی (عقل بالفعل) بوده که مکمل نفوس و عقول و شفیع خلائق نزد خداست و بین اینها و خدا واسطه ای وجود ندارد. (130)

از دیدگاه ابن عربی:

انسان کامل _ نه انسانی حیوانی _ کاملترین نشأه و در برگزیده جمیع حقایق عالم و اسماء الهی است. خدا او را به صورت خود آفریده و مجلای اوست از اینرو انسان کامل بسبب مقام جمعی خود، حق را با هر چیزی و صورتی مشاهده می نماید. پس ملک جزو انسان کامل است و جزء و کل هر کدام خصوصیتی دارند که دیگری ندارد، بنابراین هر کدام از این دو از جهتی اکمل هستند. (131)

در میان انسانها نیز خداوند بعضی را بر بعضی برتری داد ولی این برتری بر حسب انسانیت فرد دانی نیست، بلکه بحسب بعد حیوانیت فرد دانی است که مسخور فرد عالی می شود، زیرا انسان مثل خود را نمی تواند تسخیر کند پس تسخیر شونده حیوانیت فرد است نه انسانیت او. (132)

در اینکه انسان کامل افضل از جمیع مخلوقات، حتی عقول و فرشتگان است، ابن عربی و ملاصدرا هر دو یک نظر دارند، البته در بعضی متون منسوب به ابن عربی جملاتی دال بر افضلیت فرشتگان بر انسان بچشم می خورد بر خلاف بعضی متون که می توان گفت در مورد اول نوع بشری که عامل به نافرمانی و مشوب به مادیات است مورد نظر می باشد و در مورد دوم مقام انسان کامل منظور است از اینرو تغایری بین دو کلام ایشان نیست، آنچنانکه در همین قسمت نیز مشهود است.

10. مراحل سیر انسان کامل در هبوط و صعود

انسان حامل صورتی از عالم شهادت و محسوس و روحی از عالم غیب ملکوتی است. سری در اوست که می تواند

کسب فیض از انوار الهی بنماید، بدون اینکه واسطه ای در کار باشد. بواسطه تربیت می تواند از عالم شهادت به عالم غیب و از ملک به ملکوت برسد. بواسطه متابعت از حق می تواند از عالم ملکوت هم گذشته و به جبروت و غیب الغیوب برسد و انوار جمال و جلال حق را بیواسطه رؤیت نماید. و این همان سری است که در نهاد انسان به ودیعه نهفته شده بود و ملائک از آن غافل بودند «... ائی اعلم ما لاتعلمون» ([133]) زیرا که ملائک بدلیل عدم استعداد نمی توانستند از عالم خود فراتر روند. ([134])

انسان هنگامی که به امر الهی هبوط و نزول به عالم ارض نمود و از عالم اصلی خود به دار تفرقه آمد مأمور به امر تکوینی و تشریحی گردید تا بتواند از این عالم به مرجع اصلی خود بازگردد. بنابراین در اول عقل بود، بعد بترتیب نفس، صورت و جسم گردید، سپس در سیر صعودی خود بترتیب، بدن، صورت بشری، قلب معنوی، روح منفوخ اسرافیلی و ناظر به ملکوت اشیاء و روح الهی امری می شود. آیات کریمه ذیل نیز اشاره بهمین مطلب دارد «... و نفخت فیہ من روحی...» ([135]) «... قل الروح من امر ربی...» ([136])

این مقامات و درجات از ابتدای احوالات تا وصول به بینهایت برای انسان کامل مقرر شده است و اول مرتبه و مقام انسان از ابتدای تکون و عین ثابت او در علم حقتعالی خلیفه خدا بودن وی در زمین بود، دوم مقام او اینکه مسجود فرشتگان و در مقام جنت ارواح و عالم قدس و اسماء کلیه الهی واقع شد. مقام سوم آن تعلق روح او به بدنش در عالم آسمان بعد از عالم اسماء بود که امری لطیف حیوانی و متوسط بین روح عقلانی و این بدن کثیف ظلمانی بود. بواسطه این امر داخل در دار حیوان و جنت بدنها شد. همانطور که آیه کریمه می فرماید: «و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة...» ([137]) مقام چهارم انسان مرتبه هبوط او به عالم ارض و تعلق او به بدن کثیف ظلمانی مرکب از اضداد است. در این مرحله است که منشأ عداوت، فساد، حسد و عناد شده و محجوب از عالم معاد می گردد و بعد از این مرحله است که به فطرت رجوع کرده و عود به مبدأ نموده و در سیر عروجی خود بر عکس سیر نزولی از قیود مادی رها شده و بسوی خدا حرکت می کند. ([138]) پس انسان کامل، کلمه و سخن جامع و خلاصه کتاب الهی است، کتابی که تمامی کلماتش نورانی و به دست خداوند رحمان نوشته شده است.

روح انسانی و عقل آخرین الهی یعنی عقل فعال در مرتبه صعود و قرب، مماثل روح اعظم و عقل اول قرآنی در عالم آغاز و نزول است. و سلطنت و غلبه آن در روز رستاخیز و روز عمل همانند سلطنت روح اعظم در روز ازل است. یعنی هر دو موجود _ انسان کامل و روح اعظم _ بر تمامی مراتب موجودات شامل و فراگیرند.

منظور از عقل اول و روح آخرین همان حقیقت محمدی (ص) و انسان کامل است که دو مرتبه ظهور و جلوه دارد: یک مرتبه در بازگشت به خلق برای تکمیل آنها و یک مرتبه در روی آوردن به حق برای شفاعت خلق. ایشان (ص) می فرمایند: «اول ما خلق الله نوری» ([139]) و نیز می فرمایند: «اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ، قَالَ لَهُ أَقْبَلَ فَأَقْبَلَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ ادْبَرَ فَأَدْبَرَ، قَالَ فَبَعْرَتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتَ خَلْقًا عَظِيمًا، بَكَ اعْطَى وَ بَكَ أَخَذَ وَ بَكَ أَثِيبُ وَ بَكَ عَاقِبُ» ([140])

پس چون روح اعظم چه از نظر علمی و چه از نظر عینی و ظهور خارجی آن فراگیرنده تمام ممکنات است، این انسان کامل که روح اعظم است خلیفه و جانشین خداوند در آسمانها و زمین نیز هست.

از جهت علمی، روح اعظم فراگیرنده همه ممکنات است زیرا قلم حقتعالی و صورت دهنده حقایق و نویسندة اسرار و رازهای الهی بر الواح و صفات قدری است. چون لوح محفوظ و محتویات آن از وی صادر شده است. و اما اشتغال و فراگیری اشیاء عینی توسط روح اعظم به این دلیل است که ذات روح اعظم صورت کل موجودات است، همانطور که او هم فاعل و هم نتیجه مطلوب اشیاء می باشد و صورت هم در ماهیت نوعی عبارت از تمام آن ماهیت بوده و تعیین هر چیزی به صورت آن است.

فراگیری کل ممکنات توسط روح عقلی انسان کامل، به این دلیل است که او کتاب مبین و خلاصه جهانهای وجودی بوده و کلیات و جزئیات آن را فراگرفته است. البته این امر قبل از اتصال و پیوستن به گروه فرشتگان و روح اعظم است والا هنگام رسیدن و اتصال به آنها فرقی میان او و میان قلم حقتعالی در احاطه و اشتغال بر تمام عالم نیست. ([141])

با عنایت به اینکه خداوند مدبّر خلق است، در این تدبیر ممکن است از عالم امکان به عالم ارواح خارج کند و یا از آن عالم به عالم اشباح و بر ملکوت اعلی گذر داده و به نفوس سماویه و افلاک و ستارگان و هوا و آب و زمین گذر دهد تا نهایتاً به اسفل

السافلین و هیولی منتقل نماید. همانطور که می فرماید «یَدْبُر الامر من السّماء الی الارض...» [142]

بنا بر آنچه که از آیات و روایات فهمیده می شود، حجج و بینات متعددی دالّ بر اینکه انسان غایت جمیع اکوان و ثمره وجود افلاک و ارکان است وجود دارد. او ابتدا از عالم اعلی هبوط می نماید جایی که آدم و حوا بودند و سپس بر جمیع عالم مرور کرده و مجدداً سلوک می کند تا به آخرین منزل سلوک یعنی جایگاه اولیه خود برسد.

پس صعود انسان بحسب کمال نوعی یا شخصی وی بسوی طبقات سماوات است تا به خدا برسد و چه بسا شخصی به بعضی از این طبقات صعودی برسد «و لکل درجات ممّا عملوا...» [143]

انسان بحسب سیره باطنی خود به هر درجه ای که برسد با آن درجه متحد شده و متصف به صفات و احکام آن می گردد و افعال مطابق همان درجه از او صادر می شود. او در ابتدای سلوک و صعود خود از خاک و پایینترین منازل و اکوان آفریده شده، بعد نطفه می شود که حاصل مزاج است، بعد نبات و حیوان شده تا برسد به لطیفترین موجودات، یعنی جرم دختانی که شبیه ترین اجرام به سماء است، و سپس به عقل رسیده و درک کلیات می کند. از نظر روحی صعود می کند تا به عقل فعال برسد و از نظر جسمی بصورت جسمی سماوی در آید. یعنی از تفاسد و اضداد پاک گردد و از عقل پایینتر می گذرد تا به «سدرۃ المنتهی» و «جنة المأوی» برسد. نتیجه اینکه خداوند ملکوت و ملک آسمانها و عمود اینها را به اعمال انسان وابسته کرده است و برجها و سقفها و دیوارهای آنها را به نور عقول انسانها مزین نموده است. [144]

با توجه به توضیحات مذکور در سیر نزول و هبوط، مراتب سیر انسان از مقام اعلی به اسفل السافلین بصورت زیر است: ابتدا متعین در علم حقتعالی بوده سپس در مقام قلم اعلی و عقل اول که مشتمل بر عالم عقول است ظهور کرد بعد در لوح نفس ظاهر شد سپس در مرتبه طبیعت باعتبار ظهور حکمش در اجسام ظاهر گردید و بعد از مرتبه عرش به صورت محدد برای جهات و مستوی اسم رحمان ظاهر شد بعد از مرتبه کرسی کریم مستوی اسم رحیم ظاهر شد سپس ظهور در آسمانهای هفتگانه نمود بعد در صورت عناصر متعلق به هیولای عناصر جلوه کرد.

آنچه ذکر شد مراتب سیر انسان کامل است از مقام عقل اول تا ارض هیولانی که قوه محض است. قرآن کریم نیز اشاره بهمین امر دارد: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» [145]

بعد سیر صعودی انسان شروع می شود تا برسد به جایی که از آنجا نزول کرده است. ترتیب آن باختصار چنین است: ابتدا ترکیب از عناصر رخ داده و به صورت گل در می آید، بعد مضغه و قابل نمو و بصورت نبات، بعد علقه و قابل روح، بعد بشر و سمیع و بصیر، بعد فرد بالغ و متوجه عالم بالا می گردد. «اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْ نَطْفَةٍ اَمْشَاجٍ نَبْتَلِیْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیْعًا بَصِیْرًا» [146] بعد به مرتبه عقول می رسد، سپس به عقل اعظم و قلم اعلی وصول می یابد. در این مرحله مراتب صعودی او کامل می شود. [147]

11. علّت تفوّق انسان کامل بر دو عالم

جمیع مخلوقات خداوند اعم از حقیقت عرش و کرسی و غیر اینها نمونه ای در عالم انسان کامل دارد.

بنظر ابن عربی:

عالم، انسان کبیر و مختصر آن انسان صغیر است. خداوند صورت کل عالم را در انسان صغیر به ودیعت نهاده است از اینرو انسان بر صورت حق است. بموجب اعطا این جامعیت به انسان کامل، خداوند او را خلیفه خود قرار داد. آیه کریمه نیز مؤید همین مطلب است: «سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم...» [148]

مثال عرش در ظاهر عالم انسانی، همان قلب و در باطن انسانی همان روح نفسانی و در باطن باطن او همان نفس ناطقه است. مثال کرسی در ظاهر انسانی همان سینه و در باطن او همان روح طبیعی و نفس حیوانی مشتمل است بر سماوات هفتگانه: غاذیه، نامیه، مؤلده، جاذبه، ماسکه، هاضمه و دافعه.

تفوّق انسان کامل بر هر دو عالم بسبب دو عامل است. یکی علم تام به حقایق اشیاء، دیگری قدرت کامل او بر هر چیز.

الف) علم. علم انسان کامل به دو قسم: ظاهر و باطن تقسیم می شود. با علم ظاهر احاطه بر جمیع آنچه در خلافت

ظاهری محتاج آن است از قبیل استنباط صانع، استحکام طبایع، معرفت تسخیر حیوانات، صید وحوش و طیور زمینی و هوایی، علم به نجوم، افلاک، حرکتها، زمین، کوهها، آداب و شرایع، اخلاق، حساب، موسیقی و دیگر علوم پیدا می نماید. و با علم باطن، معرفت به روحانیات، مکاشفه ملائکه علوی، احاطه بر جواهر عقلی و مثل، اطلاع بر مبنای اول و غایات آخر،

علم به خدا، ملائک، کتب و رسل الهی، روز قیامت، باطن انسان و امثال این علوم پیدا می کند.
(ب) قدرت. انسان کامل با قدرت خود نشئات بالاتر را ظاهر و ملائک را منقاد می کند و آنها را به اطاعت واداشته و خلافت الهی را محقق می سازد. [149]

از دیدگاه ابن عربی:

آدم از صورت رحمانی و حوا از صورت آدمی آفریده شده است. فرزندان آدم امتزاج این دو بوجود آمده اند پس واحد کمالات اینهاست. پس استعداد فرزندان کامل آدم و حوا قویتر از استعداد والدین اینهاست، زیرا جامع این صفاتند. بهمین دلیل است که محمد(ص) اختصاص به اکمل بودن یافت. [150]

نتیجه اینکه انسان کامل یعنی روح مقدس نبوی(ص) خلیفه خدا در زمین او و مثار نور الله است و همین امر باعث تفوق او بر دو عالم گردید. کلام منسوب به علی(ع) بیانگر همین مطلب است:

وانت الكتاب المبين الذي به آياته تظهر المضمّر

انزعم انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر [151]

پی نوشتها:

1. هرکس خود را شناخت خدای خویش را شناخته است. (نبی اکرم «ص»)
2. ملاصدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401-405.
3. ابن عربی، کتاب الاسرى الى مقام الاسرى، ص 68 و 69.
4. ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج 13، باب 73، ف 66، ص 100.
5. تفسیر القرآن الکریم، ص 401-405.
6. ... و هرچه دلهايتان بخواهد در (بهشت) برای شماست... (فضّلت، 31).
7. الفتوحات المکیه، ج 11، باب 72، ف 10-11، ص 58 و 59.
8. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401-405.
9. اولین مخلوق حق، عقل است.
10. الفتوحات المکیه، ج 2، باب 7، ف 373 و 374، ص 251 و 252.
11. ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص 349 - 352.
12. ... جز ذات او همه چیز نابود شونده است... (القصص، 88).
13. الفتوحات المکیه، ج 3 (قطع رحلی)، باب 371، فصل 9، ص 443.
14. الشواهد الربوبية، ص 349 - 352.
15. ابن عربی، رسائل، رسالة حقيقة الحقائق، ص 72.
16. ابن عربی، فصوص الحکم، فص داوودی، ص 160.
17. من اوقاتی را با خدا دارم که ظرفیت آن اوقات را هیچ ملک مقرب یا نبی مرسلی ندارد.
18. (ای پیامبر) بگو من فقط بشری مثل شما هستم (امتیازم این است که) به من وحی می شود... (الکھف، 110).
19. ملاصدرا، الاسفار، ج 8، ص 246 و 247.
20. فصوص الحکم، فص محمدی، ص 214.
21. آدم از پروردگارش کلمه ای چند فراگرفت، پس خدا توبه او را پذیرفت... (البقره، 37).
22. سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت... (البقره، 31).
23. الفتوحات المکیه، ج 2، باب 7، ف 376، ص 252 و 253.
24. خداوند آدم(ع) را بر صورت رحمت خویش آفرید.
25. تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص 190.
26. و آنچه در زمین است را برای شما رام ساخت، همه از آن اوست... (الجاثیه، 13).
27. اوست که همه چیزهایی را که در روی زمین است برایتان آفرید... (البقره، 29)؛ الفتوحات المکیه، ج 10، باب 72، ف 169 و 170، ص 187 و 188.
28. خدا دانش و حکمت را به هر کس بخواهد می دهد و به هر کس دانش داده شود خیر فراوانی داده شده است... (البقره، 269)

29. تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص 190.
30. الفتوحات المکیه، ج 2 (قطع رحلی) باب 152، ص 246 و 247.
31. فصوص الحکم، فص آدمی، ص 54 و 55.
32. الاسفار، ج 7، ص 7.
33. فصوص الحکم، فص شینی، ص 61 و 62.
34. الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 398، ص 459 و 460.
35. الاسفار، ج 7، ص 7؛ و تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 390 و 391.
36. خداوند نور آسمانها و زمین است... (النور، 35).
37. و کلیدهای غیب نزد اوست. جز او کسی از غیب آگاهی ندارد... (الانعام، 59).
38. و نیز در وجود خودتان، آیا نمی بینید. (الذاریات، 21).
39. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401-405.
40. ... (آیا به شما نگفتم) که من نهان آسمانها و زمین را می دانم، و بر آنچه آشکار می کنید یا پنهان می داشتید آگاهم. (البقره، 33).
41. تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 365 و 366.
42. الفتوحات المکیه، ج 2، باب 11، ف 478، ص 309.
43. همان، ف 481، ص 311-313.
44. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 401-400.
45. الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 191 و 192، ص 252 و 253.
46. فصوص الحکم، فص آدمی، ص 49.
47. من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (نبی اکرم، ص).
48. کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است... (النساء، 80).
49. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 400 و 401.
50. فصوص الحکم، فص آدمی، ص 50.
51. الفتوحات المکیه، ج 10، باب 72، ف 215، ص 227 و 228.
52. سپس به آسمان پرداخت و آنها را بصورت هفت آسمان مرتب نمود... (البقره، 29).
53. چگونه به خدا کافر می شوید؟! در حالیکه شما مردگان (و اجسام بیرونی) بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را میراند و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس بسوی او باز گردانده می شوید. (البقره، 28).
54. همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم... (الانبیاء، 104)؛ تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 287 و 288.
55. رسائل، رساله عالم اکبر و عالم اصغر، ص 174.
56. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 130.
57. همان، ج 4، ص 398_400 و ص 302 و 303.
58. الفتوحات المکیه، ج 13، باب 73، ف 96-102، ص 125-130.
59. امور این جهان را از آسمان بسوی زمین تدبیر می کند... (السجده، 5).
60. (و حال آنکه پیامبران می گویند) پرستندگان خدا (و انسانهای ربّانی) باشید... (آل عمران، 79).
61. مؤمن آیینه مؤمن است. (مؤمن آیینه خداست).
62. قلب مؤمن ساحت خدای رحمان است.
63. خداوند در هر روز و شب، سیصد و شصت مرتبه توجه به قلب مؤمن می نماید.
64. خداوند به قیافه ها و اعمال ظاهری شما توجه ندارد، بلکه به نیت و قلوب شما توجه می کند.
65. من گنج پنهانی بودم، اراده کردم شناخته شوم، پس (انسان کامل) را خلق کردم تا منظورم محقق گردد.
66. من جن و انس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند. (و از این راه تکامل یافته به من نزدیک شوند) (الذاریات، 56).
67. (ای محمد (ص)) اگر تو نبودی من افلاک را نمی آفریدم.
68. الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 194، ص 255.
69. ابن عربی، التجلیات الالهیه، ص 6.

70. بزودی نشانه خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم تا برای آنها آشکار شود که او حق است... (فصلت, 53).
71. و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید؟! (الذاریات, 21).
72. هر کس مرا بنگرد به تحقیق ناظر خدا بوده است.
73. کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است... (النساء, 80).
74. خدا مرا تربیت کرده و چه تربیت نیکویی کرده است.
75. ... اما انسان آن (امانت الهی) را به دوش کشید... (الاحزاب, 72).
76. ... و در او از روح خود دمیدم... (الحجر, 29).
77. تفسیر القرآن الکریم, ج 4, ص 385-387.
78. همان, ج 5, ص 196 و 197.
79. همان, ج 4, ص 396 و 397.
80. که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم. (التین, 4).
81. رسائل, رساله حقیقه الحقائق, ص 64 و 65.
82. تفسیر القرآن الکریم, ج 5, ص 196 و 197؛ ج 4, ص 396 و 397.
83. همان, ج 7, ص 153.
84. الفتوحات المکیه, ج 2, باب 6, ف 313-315, ص 221.
85. تفسیر القرآن الکریم, ج 7, ص 153.
86. الفتوحات المکیه, ج 2, باب 10, ف 360, ص 300.
87. جوامع کلمات به من عطا شده است. ملاصدرا, الشواهد الربوبیه, ص 344 و 345.
88. فصوص الحکم, فص ادبسی, ص 75.
89. الشواهد الربوبیه, ص 344 و 345.
90. الفتوحات المکیه, ج 12, باب 73, ف 263, ص 299-301.
91. هنوز آدم بین آب و خاک بود (خلق نشده بود) که نبی بودم؛ همان, ج 2, باب 14, ف 568, ص 363.
92. آیا کافی نیست که پروردگارت به همه چیز شاهد و گواه است. (فصلت, 53).
93. اگر تو (منظور) نبودی افلاک را خلق نمی کردم.
94. المظاهر الالهیه, ص 47 و 48.
95. تفسیر القرآن الکریم, ج 4, ص 133-135.
96. الفتوحات المکیه, ج 2, باب 7, ف 344-346, ص 236.
97. اولین موجودی که خداوند خلق کرد عقل بود، به عقل امر شد (به دنیا) برو پس رفت، بعد امر شد (بسوی من) برگرد پس بازگشت.
98. به عزت و جلالم قسم که چیزی دوست داشتنی تر از تو در بین مخلوقات نزد من نیست.
99. تفسیر القرآن الکریم, ج 4, ص 133-135.
100. ای علی بدرستی که خداوند تعالی بود و هیچ موجودی با او نبود، بعد من و سپس تو را بعنوان دو روح از نور جلالش آفرید. پس ما در پیش عرش پروردگار جهانیان بودیم و او را تسبیح و تحمید و تهلیل می کردیم و حال اینکه همه اینها قبل از خلقت آسمانها و زمین بود. ملاصدرا, المشاعر, ص 60.
101. الفتوحات المکیه, ج 2, باب 12, ف 521, ص 333 و 334.
102. من پیامبر بودم و حال اینکه آدم بین آب و خاک بود (هنوز آفریده نشده بود).
103. تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دهند ببخشد. (و حقایق تو را ثابت کند) ... (الفتح, 2).
104. و ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم... (سبأ, 28).
105. الفتوحات المکیه, ج 13, باب 73, ف 339, ص 266 و 267.
106. علما وارثان (علم) پیامبرانند.
107. خداوند بندگانی دارد که نبی نیستند ولی انبیا غیبه آنها را می خورند.
108. علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند. تفسیر القرآن الکریم, ج 7, ص 154 و 155.
109. کسی که از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است... (النساء, 80).

110. تفسیر القرآن الکریم، ج 7، ص 177.
111. همان، ج 7، ص 151-153 و ج 5، ص 161.
112. الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 331-333، ص 393-395.
113. تفسیر القرآن الکریم، ج 1، ص 106-109.
114. فصوص الحکم، فص عیسوی، ص 145.
115. الفتوحات المکیه، ج 8، باب 69، ف 14، ص 56. همان، فص آدمی، ص 50 و 51.
116. و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد. (البقره، 34).
117. تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 5 و 6.
118. الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 153، ص 211 و 212.
119. همان، ج 7، باب 69، ف 539، ص 397.
120. تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 5 و 6.
121. الفتوحات المکیه، ج 12، باب 73، ف 477 و 478، ص 550-552.
122. و خدای عالم همه اسماء را به آدم تعلیم فرمود... (البقره، 31).
123. الفتوحات المکیه، ج 12، ب 73، ف 218-221، ص 283-287.
124. فصوص الحکم، فص سلیمانی، ص 155.
125. ... و انسان ضعیف آفریده شده است (و در برابر طوفان غرایز مقاومت او کم است). (النساء، 28).
126. تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 59-71 و ج 2، ص 356-358.
127. الفتوحات المکیه، ج 2، باب 9، ف 443، ص 281 و 282.
128. تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 59-71 و ج 2، ص 356 و 358.
129. الفتوحات المکیه، ج 9، باب 71، ف 368، ص 332 و 333.
130. تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 59-71 و ج 2، ص 358 و 359.
131. الفتوحات المکیه، ج 9، باب 71، ف 368، ص 332 و 333.
132. فصوص الحکم، فص هارونی، ص 193.
133. ... من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید. (البقره، 30).
134. تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 306 و 307.
135. و از روح خود در او دمیدم... (الحجر، 29).
136. (... و از تو درباره روح سؤال می کنند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است)... (الاسراء، 85)، تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 247.
137. و گفتیم: ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت گزین... (البقره، 35).
138. تفسیر القرآن الکریم، ج 3، ص 80 و 81.
139. اولین چیزی که خداوند خلق نمود نور من بود.
140. اولین چیزی که خداوند خلق کرد عقل بود، به او فرمود: روی گردان، پس برگشت، سپس فرمود: پشت کن و چنین کرد، فرمود: به عزت و جلالم قسم خلقی عظیمتر از تو نیافریدم بواسطه تو عطا می کنم، می گیرم و ثواب و عقاب می نمایم.
141. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 398-400.
142. امور این جهان را از آسمان بسوی زمین تدبیر می کند... (السجده، 5)، المظاهر الالهیه، ص 47.
143. و برای هر یک (از این دو دسته) درجات (و مراتبی) از آنچه عمل کردند هست... (الانعام، 132).
144. تفسیر القرآن الکریم، ج 2، ص 280-282. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص 950 و 951.
145. آیا زمان طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟ (الانسان، 1).
146. ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم و او را می آزمایشیم (بدین سبب) او را شنوا و بینا قرار دادیم. (الانسان، 2).
147. تفسیر القرآن الکریم، ج 6، ص 47 و 48، ج 3، ص 69-71. المظاهر الالهیه، ص 47-52.
148. بزودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می دهیم... (فصلت، 53) و الفتوحات المکیه، ج 13، باب 78، ف 420 و 421، ص 356-357 و ج 3، باب 17، ف 14، ص 64 و 65.

- 149 . تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 166 و 167.
150. الفتوحات المکیه، ج 10، باب 72، ف 123، ص 145.
151. ای انسان تو کتاب روشنی هستی که با آیات پیچیدگیها آشکار می گردد. آیا گمان می بری که تو همین جرم صغیر و کوچکی و حال اینکه جهان بزرگی در درون تو پیچیده است. تفسیر القرآن الکریم، ج 4، ص 390 و 391.
- منابع:**
1. ابن عربی، محی الدین، *التجلیات الالهیه*، تحقیق، عثمان اسماعیل یحیی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، 1367.
 2. _____ رسائل (ده رساله ترجمه به فارسی)، مقدمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، چاپ اول، 1367.
 3. _____ *الفتوحات المکیه*، دوره 4 جلدی (قطع رحلی)، دار صادر بیروت.
 4. _____ *الفتوحات المکیه* (چاپ جدید)، تحقیق: عثمان یحیی، تصدیق: ابراهیم مدکور، انتشارات: هیئة المصریة العامة للکتاب، چاپ دوم، 1405 ه.ق. 1985 م، جلد های (1-13).
 5. _____ *فصوص الحکم*، تعلیق ابوالعلاء عقیفی، انتشارات الزهراء، چاپ دوم، آذرماه.
 6. _____ *کتاب المسائل*، مقدمه، تصحیح، ترجمه و تعلیق سید محمد دامادی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، 1370.
 7. _____ *کتاب الاسراء الی مقام الاسری* (عروج روحانی یا سیر و سلوک عرفانی)، پیشگفتار، سید جعفر سجادی، چاپ گلشن، چاپ اول، تهران 1372.
 8. جهانگیری، محسن، محی الدین بن عربی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، 1361.
 9. شیرازی، صدرالدین محمد (ملاصدرا)، *اسرار الآیات*، ترجمه علویه همایونی، چاپ افست نشاط، چاپ دوم، اصفهان، 1367.
 10. _____ *ایفاظ النائمین*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران) وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، 1361.
 11. _____ *تفسیر القرآن الکریم*، دوره 7 جلدی، انتشارات بیدار، چاپ دوم، قم 1366، جلد های (1-7).
 12. _____ *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، دوره 9 جلدی، مکتبه المصطفوی، چاپ دوم، قم 1368، جلد های (1-9).
 13. _____ *رساله حدوت العالم* (آفرینش جهان)، ترجمه و تصحیح، محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ اول، 1366.
 14. _____ *رسایل فلسفی*، سه رساله (المسائل القدسیه، منسبات القرآن، اجوبه المسائل)، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، 1362.
 15. _____ *رساله الحشر*، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی.
 16. _____ *رساله زاد المسافر*، شرح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، آذر ماه، 1359.
 17. _____ *شرح اصول کافی*، ترجمه، تعلیق و تصحیح محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ اول، 1364، جلد سوم.
 18. _____ *الشواهد الربوبیه*، تعلیق، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، مشهد 1360.
 19. _____ *عرشیه*، ترجمه و تصحیح غلامحسین آهنی، انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، چاپ اول، 1341.
 20. _____ *کتاب المشاعر*، ترجمه فارسی بدیع الملک میرزا عمادالدوله، ترجمه و مقدمه و تعلیقات فرانسوی هانری کرین، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، 1363.
 21. _____ *کسر اصنام الجاهلیه* (عرفان و عرفان نمایان)، ترجمه محسن بیدار فر، انتشارات الزهراء، چاپ اول.
 22. _____ *المبدأ و المعاد*، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره 5، اسفند ماه 1354.
 23. _____ *المظاهر الالهیه*، مقدمه، تحقیق و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی، چاپخانه خراسان (بمناسبت چهارمین سال تولد، ملاصدرا) مشهد.
 24. _____ *مفاتیح الغیب*، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی، انتشارات مولی، چاپ اول.
 25. _____ *الواردات القلبیه*، تحقیق، تصحیح و ترجمه احمد شفیعیها، انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، شماره 49، شهریور 1358.
 26. فیض الاسلام، علی نقی، *نهج البلاغه*، جمع آوری و ترجمه.

27. کلینی، ثقة الاسلام، اصول کافی، ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(ع).
28. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، مكتبة الاعلام الاسلامی، چاپ اول، 1363.